

و با نام آن که بر کف نشود از طعام و چنان **صفت** بختی که عاقبت شدن و زمین نشین
و بر یک سینه شده و از ناله باین و سینه شدن جوی آب **صفت** عصب و جوف
و چون و عرق و در حقیقت مانند آب و سنا و آب بر یک کج و عصاره برگ چنا و
و عصاره بوم و رنگت رخ و آب گشته شده و بنده خوب و طوف سینه و موصفت
و بدین معنی بوم صاف و فوج با بزرگفته اند **صاحب** یا در حجاب یا کله صفت با لقمه جمع
بجمع و نیز صفت و قبل از است **صفت** بختی که با ناله و فریاد **صفت** بختی که با ناله
فریاد گشته **صفت** با لقمه و بختی که بر ترش و صفت ترش و صفت ترش که در شکم نگاه دارند
و جمع کردن بر در شکم ترش شود و نگاه در شکم اول و بختی که گوگرد در شکم
تا فریب شود و با لقمه شیرینای ترش جمع صفت با لقمه خانه های اندک از اواب صفت و
تا توان **صفت** با لقمه و شور و تند و مرکش و نیز در نده **صفت** با لقمه خورد در از مردم
فران **صفت** با لقمه در از از هر چیزی و بچه شتر ماده و سون خان یا سون در از
خان و زمین که نوزادیک متصل بخانه کسی باشد و زدن کسی در انجام مشت دست و بلند
کردن یا و جز آن و جمع کردن و او از گردن مشغ و بجز بی خشک صفت و بختی که
شدن و در شدن **صفت** بختی که با لقمه شربت سرد سرد بر جوف شمال با لقمه
بسیار خوار و در سفید و ترش و شربت یا خوار **صفت** با لقمه صفت و قوه و صفت
و استخوان پشت و زمین درشت سگ خاچ موصفت و با لقمه بر در کردن و صفت آید
شبه دایم شدن و نگار شدن آن و از استخوان چربی بر آوردن و دو جوب صورت
صفت کردن بر دلو و بر بیان کردن گوشت و بختی که صفت و جوب استخوان و با لقمه
و نشد و با لقمه صفت و سنگل فان **صفت** صفت بر و در گشته و بر و در گشته
و چربی استخوان و چوب صفت که در سیمان دارند بدین شکل و با لقمه صفت از اجل گوشت
و در حقیقت که بر در استخوان نهند و علم و دراز و چهار دراز و چهار شماره است

عبارت

طایر واقع شده بر لب سر واقع شده چنانکه صاحب کف و وجود کف صفت
کوبست و لو کردن آن موصوف را ناله بود و آنرا در کردن طفلان است و بر زبان روم
آنرا قافا گویند و وجود الصلیک زمان گویند که بر آن خوب خطه سقا طولیک صفت
می باشد و با لقمه فوج الم موصفت و گوشت **صفت** صفت کم بارزه خرافت ناقص
صفت با لقمه از پشت و شکم و نوع از ناله که از خردل مویز سازه و صفت
است صفت یا نشد **صفت** با لقمه فرود آمدن باران و راستی صفت و برین صفت
و سایر موصوف و بدین صفت **صفت** راست صفت **صفت** و راست و سایر
صفت بختی که بر ناله تره مایل برستی چون رنگ سبکیت **صفت** با لقمه نام
یکدی از صاحب کله رسول صفت صفت که از زرد آمده و زرد سلام شرف کرد **صفت**
با لقمه رسیدن بخوبی و با لقمه و نشد یا در کسوره بر بار نده **صفت** با لقمه شربت کما
در روز کم و در روز و سنگ صفت و جای سخت و زمین هموار و سنگهای و چوبی که
آفتاب گرم بر آن تابند چنانکه گوشت بر بیان توان کرد **صفت** صفت صفت
آواز صفت که کوسن را که در وقت صفت صفت با لقمه فیه آب در ظرف و با لقمه کوی
و سوزش صفت و در لقمه از صفت و سون و نام دیوانست که اشعار عاشقانه و بوم
در انجام جمع کرده اند چنانکه حاصل در همان شجاعت دلیران کرده **صفت** با لقمه انبار فغان
و با صفت و با لقمه بول و مرکب و بختی که در جوف برهم در کافه و میان فصل زستان
بجوب **صفت** صفت صفت صفت صفت با لقمه آنچه وقت چاشت میاشند و فوج
بزرگ آمده و آنچه وقت چاشت میاشند **صفت** با لقمه رنگ وین و بزمه و صفت الله
خطی که بیان کرده صفت صفت صفت صفت صفت و **صفت** با لقمه و نشد با لقمه
از اسب که از نشد و بر مابین ده تا چهل و اسیب است و بزمه و باره از هر چیزی
با لقمه از زود شدن و میل کردن و نادانی وقت جوانی **صفت** با لقمه و نشد با لقمه